

شناخت رگه های نفاق در سال های مبارزه تا بدان پایه دشوار و پیچیده و عملکرد منافقین به قدری ریاکارانه و ماهرانه بود که حتی بسیاری از مردان دین و اندیشه را نیز تا مدت ها دچار شبهه و تردید کرد. شهید لاجوردی اما از نخستین کسانی بود که این ریشه ها را شناخت و به مواجهه جدی و آشکار با آن پرداخت و در این راه تا بدانجا پایمردی نشان داد که حتی گاهی دوستان خود را نیز به مخالفت با خود برمی انگیزد.

حبیب الله عسگر اولادی با نگاهی دقیق و تحسینی عمیق نسبت به این یار دیرین، از تلاش های پیگیر و مومنانه وی برای افشای این جریان در سال های قبل و بعد از پیروزی انقلاب سخن گفته است.



۲

«شهید لاجوردی و جریان نفاق» در گفت و شنود

شاهد یاران با حبیب الله عسگر اولادی

در شناخت نفاق بر همه سبقت داشت...

شهید لاجوردی را ابتدا از زندان قزل حصار برای معالجه به زندان قصر بردند. چون در بهداری زندان تراکم بیماران بود و دُخیمان مصلحت نمی دیدند لاجوردی در بین آن انبوه جمعیت بماند و او را به زندان شماره ۳ آوردند. در آنجا من و شهید عراقی با او صحبت کردیم و پرسیدیم، «چرا شما با این بچه مسلمان ها که به نام مجاهدین خلق آمده اند زندگی نمی کنی؟» شهید عراقی گفت، «ما در اینجا توانستیم کاری کنیم که اینها نروند با کمونیست ها زندگی کنند و توانستیم با هم زندگی کنیم.» شهید لاجوردی رو کرد به من و گفت، «حالت چطور؟» یکی از ویژگی های این بود که هر وقت می خواست از بحث جدی طفره ببرد، شوخی می کرد. شهید عراقی وقتی دید که او دارد شوخی می کند، از ما جدا شد. شهید لاجوردی به من گفت، «من خیال می کردم شما دلیل جدا بودن مرا می خواهید تا علت را بگویم و شما هم جدا شوید. خیال نمی کردم شما توصیه کنید من با کسانی که اساساً اعتقادی به خداوند ندارند، اعتقاد به قیامت ندارند زندگی کنم. اینها در زندان اوین و زندان قزل قلعه با هم قرار گذاشتند یک چند سالی نماز بخوانند تا توی مردم جا باز کنند.» این موضوع برای من بسیار ناراحت کننده بود، گفتم، «این هم از آن حرف هایی است که شما بنا بر گفته یک نفر که چنین خبری را آورده می گویند.» گفت، «نه من آخرت را به گفته یک نفر نمی فروشم، ولی حاضر هم نیستم اصرار کنم شما مثل من باشید.» بعدها ما را ترغیب کردند به زندان مشهد. ما را از زندان قصر و ایشان را از زندان قزل حصار. وارد زندان مشهد که شدیم، ایشان گفتند، «از همین اول باید بدانیم همراهی ما با این گروهی که نفاقشان بسیار پیچیده است، اسباب این می شود که اینها نسل جوان ما را منحرف کنند. ما نباید با اینها همراه کامل باشیم. در حدی که برنامه های اسلامی را می پذیرند، در همان حد با اینها باشیم.

شعارهایشان، رگه های نفاق را شناسایی کند. شهید لاجوردی در شناخت ریشه نفاق از سابقون است. از پیشینه و چند و چون این شناخت چه خاطراتی دارید؟ او در شناخت نفاق در زندان اولین کس بود. گرچه در خارج زندان امام از حل، آیت الله شهید مطهری و تعدادی از برجستگان، این جریان را شناخته بودند؛ اما درون زندان ها امکان شناخت به آن شکل نبود. حتی بعضی از علمای بزرگ هم که می آمدند با فریب هایی که به کار می رفت و حفظ ظاهرهایی که منافقین می کردند، آنها هم طبق وظیفه، حمل به صحت می کردند. شهید لاجوردی از میان حرف های

با توجه به آشنائی شما با شهید لاجوردی از دیرباز و نیز سبزی ساختن دوره هائی از زندان در کنار یکدیگر، مسلماً جناب عالی خاطرات بی شماری از ایشان دارید، لذا شمه ای از ویژگی های اخلاقی ایشان را بازگو نمائید.

با درود به روح امام زاهد و تمامی شهدای گرانقدر انقلاب، به ویژه این شهید بزرگوار، یکی از ویژگی های مرحوم سید اسدالله لاجوردی، تلاش فراوان در یادگیری بود. هیچگاه به آنچه که داشت از نظر معرفت و معلومات قانع نبود و در هر شرایطی به دنبال افزایش و تعمیق شناخت خود و به دنبال رشد بود. در این زمینه یکی از نمونه ها را عرض می کنم. در یکی از دوران های بازداشت ایشان، در دوره ستمشاهی توفیقی پیدا کردیم که تمام روایات اقتصادی فروع کافی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این نعمتی که حاصل شد و با هم تلاشی را برای یافتن اقتصاد اسلامی در متن روایات ائمه معصومین و پیش از آن در بین آیات اقتصادی قرآن کریم، آغاز کردیم، حالات او آن چنان بود که گویی امام معصوم (ع) هم اکنون دارند یا او صحبت می کنند! انصافاً در تعجب نسبت به پروردگار و ولایت رسول و اهل بیت صلوات الله و سلام علیه امجمین، پذیرش بی چون و چرایی داشت و در این زمینه از مجموعه برادرانی که در زندان های رژیم ستمشاهی بودیم، گوی سبقت را رفته بود. البته این حالت پا به پای دقت نظر و پویائی دید و فهم او از آیات و روایات وجود داشت. پیوسته سعی داشت در تمام مباحث، موضعی را اتخاذ کند که همه علما و دانشمندان و اساتید در مقابلش به تلاش برای پاسخ گفتن و ادا شوند، زیرا معتقد بود نسل جوان نباید معرفت را تعبدی یاد بگیرد، بلکه باید به ویژه در زندان ها، با بحث و چالش به معارف برسند. یکی دیگر از ویژگی های ایشان این بود که در زمینه معارف اسلامی از همان روزهای نخست به دنبال این بود که در لابه لای صحبت های دیگران و در

شهید لاجوردی

در یکی از دوران های بازداشت ایشان، در دوره ستمشاهی توفیقی پیدا کردیم که تمام روایات اقتصادی فروع کافی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این نعمتی که حاصل شد و با هم تلاشی را برای یافتن اقتصاد اسلامی در متن روایات ائمه معصومین و پیش از آن در بین آیات اقتصادی قرآن کریم، آغاز کردیم، حالات او آن چنان بود که گویی امام معصوم (ع) هم اکنون دارند یا او صحبت می کنند!

منافقین، لایه پنهان نفاق را شناخت. اولین باری که من با او در این زمینه صحبت کردم، بسیار تعجب کرد از اینکه من می خواهم در باره چنین موضوعی با او بحث کنم. موارد مبهم و قابل بحث از نظر شما دقیقاً چه موضوعاتی بودند؟

۱۳۵۷. فرودگاه پاریس در راه بازگشت از دیدار با امام



رهبر و مرجع تقلید توجه نکنیم، از همان نواحی ای که در صدر اسلام و در هر دوره‌ای که اسلام خواهان حرکت بود، از جریان نفاق آسیب دید، ما هم ضربه خواهیم خورد. در تأیید این تفکر، چه خاطره‌ای را به یاد دارید؟ در روز عید فطر در راهپیمایی قطریه پس از اینکه مردم سد مذخیمان را شکستند، از پل رومی سرازیر شدیم. ما هم در حرکت بودیم که شهید لاجوردی در عین حال که از این حرکت مردمی بسیار خوشحال بودند، گفتند: «مواظب باش بعضی از این کسانی که الان از دیگران جلو افتاده‌اند، حرف هایشان ریشه‌های ایمانی ندارند و در مراحل زندان نشان دادند که ایمانشان ضعیف است. باید به هوش باشیم که اگر توفیقی پیدا شود، اینها ممکن است جلوتر از دیگران قرار بگیرند و همان بلایی را که بر سر مشروطیت آمد، این بار بر سر نهضت روحانیت بیاورند».

در چنین شرایطی که سربازان رژیم به طرف مردم، گاز اشک آور شلیک کردند و وضعیت عجبی بود، ایشان می‌گوید: «باید مواظب رگه‌های نفاق در میان کسانی باشیم که شعارهای غلیظ تر از دیگران می‌دهند. نکند آنها اسلام واقعی را منزوی کنند. تلاش خاضعانه ایشان در شناخت نفاق در این انسان شریف به گونه‌ای بود که می‌توانم با اطمینان عرض کنم که در بین برادران نظیر نداشت و بسیار بدیع بود. ایشان در این موضوع، افاق‌های بسیار دورتر و بالاتری را می‌دید. یکی از ویژگی‌های بارز شهید لاجوردی که دوست و دشمن بر آن اتفاق نظر دارند، ساده زیستی و اجتناب از خودنمایی است. در این باره چه پیشینه و نکاتی را به یاد دارید؟

درست است. یکی از ویژگی‌های شهید لاجوردی تلاش در مخفی ماندن و پرهیز از خودنمایی و نمایش بود. شیوه زندگی این شهید در زندان و در طول زندگی پر مخاطره و پر مسئولیتش بعد از انقلاب، نشان دهنده این است که تا آنجا که ضرورت نداشت، پرهیز کرد از اینکه خودش را نشان بدهد و این خصلت، از او شخصیتی ساخته بود که جز معدودی از همراهانش نمی‌توانستند درک کنند که این وجود چه ارزش‌هایی را آفریده و در حال تولید چه ارزش‌هایی است، زیرا اصرار داشت که نگوید و مطرح نشود. ایشان از نظام چیزی نگرفت و برای نظام هم هزینه‌ای نداشت. ایشان ساده‌زیست‌ترین مسئول کشور بود. از بیت‌المال مطلقاً برداشتی نداشت. در محل کارش با وسواس و جوهات را حساب می‌کرد و اصرار داشت که این جوهات فقط باید در خدمت مقام معظم رهبری باشد. یک نمونه‌اش را بیان می‌کنم تا نسل جوان ما بدانند که چنین شخصیت‌هایی چگونه برای انقلاب از همه چیز خودشان گذشتند و هیچ هزینه‌ای هم برای انقلاب و برای مردم نداشتند. ایشان زندگی خودشان را با وسواس تمام محاسبه می‌کردند. بار آخری که وجوهات ایشان و

«این اصرار شما بود که می‌گفتید باید با اینها اتمام حجت کنیم. برای من روشن بود که اینها تغییر نخواهند کرد.» هیچ کدام از حرف‌های ما به هیچ‌وجه راهی به ذهن اینها باز نکرد. از میان خاطرات زندان مشهد یک دو نکته را عرض کنم، در زندان مشهد یک درچه‌ای بود در طبقه سوم که گنبد بارگاه حضرت راضا (ع) از آنجا دیده می‌شد. انصافاً از همان پنجره، بسیاری از عرض ارادت‌ها و درخواست‌ها، توفیق اجابت پیدا می‌کرد، اما شهید لاجوردی وقتی مقابل درچه قرار می‌گرفت، واقعاً جوری جلوه می‌کرد که گوئی در حرم حضور دارد. بسیار آموزنده بود توقف و احترام ایشان و زیارت زیر لب خواندن ایشان در آنجا که توسل ایشان را به ائمه معصومین و به امام رضا (ع) به خوبی می‌رساند. شیوه ایشان برای شناسائی که‌های نفاق مبتنی بر چه اصولی بود؟

ایشان از آغاز مبارزات در سال ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ اصرار داشت بر اینکه وقتی مرجع تقلید می‌گویند، «مواظب گروه‌ها باشید تا در میان شما نفوذ پیدا نکنند.» احتیاطی را می‌دهند که از تجربه صدر اسلام به دست آمده است. در صدر اسلام، کسانی در زیر لایه‌های ضخیم نفاق، از کفر و شرک و الحاد تغذیه می‌شدند و در خطوط اهل ایمان نفوذ می‌کردند. شاید در آن روزها کمتر کسی به فکر این نوع مسائل بود و تصور می‌شد وقتی ما اهل ایمان همه داریم در کنار هم مبارزه می‌کنیم، کسانی که تظاهرشان به دینداری بیشتر از دیگران است، قاعدتاً نمی‌توانند در آینده، خطرناک باشند. ایشان با تفکر خاصش در این باره، گهگاه حتی در بعضی از خودی‌ها، حساسیت

شهید لاجوردی
ایشان از نظام چیزی نگرفت و برای نظام هم هزینه‌ای نداشت. ایشان ساده زیست‌ترین مسئول کشور بود. از بیت‌المال مطلقاً برداشتی نداشت. در محل کارش با وسواس و جوهات را حساب می‌کرد و اصرار داشت که این وجوهات فقط باید در خدمت مقام معظم رهبری باشد.

هائی را پدیدمی‌آورد. ایشان معتقد بود که اگر به این هشدار



«توی این بحث بودیم که بزرگداشت یک مبارز شهید مشهدی اتفاق افتاد و در این جریان، اختلاف کمونیست‌ها و منافقین و اختلاف ما با هر دو دسته آشکار شد. در این مجلس ختم کمونیست‌ها گفتند، «ما حاضر نیستیم در مجلس، قرآن خوانده شود. ما باید سرود خودمان را بخوانیم و برویم.» منافقین با اینکه اکثریت داشتند، با آنها موافقت کردند. آنها سرود خواندند و رفتند. خود منافقین در آنجا گفتند، «ما هم قبل از قرآن، باید سرود خودمان را بخوانیم، چون بعضی از بچه‌های ما حاضر نیستند بنشینند پای برنامه قرآن.» تعدادی از آنها سرودی را خواندند و رفتند. معدودی شاید به اندازه انگشتان دست ماندیم که برای آن شهید قرآن بخوانیم. در این اثنا، آنها حمله کردند به مجلس ختم شهید و قرآن خواندن ما را به هم زدند. شهید لاجوردی بلند شد و یقه سرهنگی را که رئیس زندان بود، گرفت و او را به دیوار زد و گفت، «من هر چه را تحمل کنم، اهانت به قرآن را نمی‌توانم تحمل کنم. اگر بخواهید به قرآن اهانت کنید، کسی که یک لحظه شما را تحمل نمی‌کند من هستم.» رئیس زندان با دستپاچگی گفت، «من صبر کردم که این یک آیه آخر تمام شود، بعد آمدن تو.» و بعد هم عذرخواهی کرد، ولی از آنجا که رفت ما را تبعید کرد به بندهای زندان عادی. اینجا نکته‌ای را باید عرض بکنم. وقتی ما را از هم جدا کردند، طبیعتاً کمونیست‌ها و منافقین هم از هم جدا شدند و نتوانستند توی بندهای مختلف، از نظر شناخت و از نظر کارهای معرفتی، هماهنگی‌های حساب شده‌ای را داشته باشند. پرده‌ها کنار رفتند و آنچه که در جزوه شناخت اینها مطرح بود، در همه جا انعکاس پیدا کرد. بنده که جدای از آقای لاجوردی و آقای حیدری در یک بند دیگر بودم، خیلی بی‌پرده برآیم آشکار شد که چیزی که برای اینها مطرح نیست خدا و قیامت است. اما جوان‌ها و نوجوان‌ها را که می‌آوردند، اینها با نماز شب خواندن و با تظاهر به مستحبات، فریبشان می‌دادند. پرده‌ها کنار رفتند، در حدی که بنده که در قبول شائبه نفاق در آنها از این دو سختگیرتر بودم، به این مسئله واقف شدم. در فرصت ناهارخوری که می‌توانستیم از دور همدیگر را ببینیم، من به ایشان گفتم که یک چنین چیزی اینجا آشکار شد. گفت: «در قسمت ما آشکارتر از این است و موضوع اصلاً غیر از اینهاست. باید دور هم جمع شویم و با رهبران اینها اتمام حجت کنیم.» بعد از مدتی، نمی‌دانم دو ماه طول کشید، کمتر یا زیادتر، ما را برگرداندند به همان زندان مشهد در یک بند. در آنجا دو باره با هم در معاشرت بودیم. نشستیم سه تا بی، آقای لاجوردی، آقای حاج حیدری و بنده و تصمیم گرفتیم ۱۲ نفر از سران منافقین را که در آنجا بودند، دعوت و با آنها اتمام حجت کنیم. شهید لاجوردی گفت، «به نظر من این اتمام حجت لازم نیست. من می‌دانم که اینها ذهنشان را بسته‌اند و گوششان باز نمی‌شود که حرف‌های دیگران وارد آن شود.» شاید بیش از ۲۰ شب، حدوداً ۱۰ یا ۱۲ نفر از سران آنها و ۴ نفر از ما بحث کردیم. این جلسات، اتمام حجتی که بود با تعدادی از رهبران مجاهدین خلق آن روز و منافقین و محاربین کنونی، شب آخری که اینها قرار بود جواب بدهند، جواب را به صبح موکول کردند. آقای لاجوردی معتقد بود که جوابشان برای من روشن است. فردا صبح فردا به دوستان و همراهانشان اعلام کردند که این سه نفر یعنی ما سه نفر ضد انقلاب شماره یک هستند. به ما لقب ضد انقلاب دادند. شهید لاجوردی گفت،

۱۳۶۲. داستان انقلاب



که ایشان جایگزین ندارند و باید بر سر جای خودش بماند و این فشارها نباید به ایشان فشاری باشد. «نسل جوان ما باید بداند که در آن روز از جانب قائم مقام وقت رهبری و از جانب گروهک اطراف ایشان به بعضی از اعضای شورای عالی قضایی فشار وارد می شد و همین سبب شد که دادستان انقلاب، دادستانی را منحل کنند تا لزومی برای استعفا لاجوردی نباشد و لزومی به این که ایشان اختیاری داشته باشند و از امام اجازه بخواهد، نباشد و اصل دادستانی انقلاب را منحل کردند. حاج سید احمد آقا نقل می کردند که گریه کنان خدمت امام رسیدم و گفتم، «این شخصیت اصلی را که از آنجا برداشتنند، اسباب این هست که نفاق به انقلاب لطمه جدی وارد کند.» امام فرمودند، «تو کاملاً حق داری نگران باشی. من هم نگران هستم. باید مراقب بود که آن خطری که شما احساس می کنی، پیش نیاید. اما من هم نگران هستم.» این جمله غیر مستقیم بود. اما برادرانی که حضور داشتند در زیارت های حضرت امام و در جلساتی که بودیم با جلساتی که به عنوان مؤتلفه اسلامی با مرحوم سید احمد آقا داشتیم که هر دو سه هفته یک بار در خانه یکی از اعضا برگزار می شد، زمانی که نوبت به منزل حاج سید احمد آقا می رسید، ما توفیق داشتیم خدمت حضرت امام برسیم و بحث ها و صحبت هایی بود که خدمت امام منعکس می شد. امام چند بار در این جلسات از شهید لاجوردی صحبت کردند.

آنها اطمینان پیدا می کرد به آنها مجال تفکر و حتی یک نوع آزادی نسبی می داد و آنها را به اردوهای تربیتی زیادی می برد؛ مثلاً آنها را گروه گروه به زیارت و کنار دریا می برد. او مثل شمع سوخت که اینها نجات پیدا کنند. اینها خیلی کمتر گفته شده است.

در آن مدت، هر سال یک شب ماه رمضان به ما لطف می کردند و می رفتیم بین همین جوان هایی که می خواستند خودشان را پیدا کنند و با آنها صحبت می کردیم. رفتم به زندان اوین و دیدم حدود ۸۰۰، ۷۰۰ نفر و کمتر از ۱۰۰۰ نفر نشسته اند. شهید لاجوردی، بدون هیچ حفاظتی، در وسط این زندانی ها نشسته بود. در وسط عرایض من، چون در شرایط دفاع مقدس بود و ضعف نیرو، برق خاموش شد، شاید چندین دقیقه طول کشید. من نگران بودم که ایشان آن وسط نشسته بود. حتی برای بنده که آنجا برای سخنرانی رفته بودم و می بایست بعد از سخنرانی سوالاتی را پاسخ بگویم، محافظی را معین کرده بودند، ولی ایشان در وسط اینها نشسته بود. پس از اینکه چراغ روشن شد، دیدم همه آنها آرام نشسته اند؛ او هم مثل کلی که در وسط اینها شکفته است و دارد نگاه می کند.

اخوی شان را گرفتیم، از ایشان اجازه خواستم که مبلغی از این وجوهات را صرف یک کار مشخص کنند. ایشان گفتند، «من همه زندگیم امانت است، اما وجوهات من امانت خاص است. باید به دست ولی امر مسلمین برسد. تو امانی، این امانت را به تو دادم. هر جا که می خواهی خرج بکنی، باید ایشان رضایت داشته باشند. دیگر این امانت را من دادم به تو. من مالکش نیستم. باید ایشان رضایت بدهند.»

جنابعالی علت تأییدگذاری عمیق شهید لاجوردی را بر کسانی که به نوعی در تعامل با ایشان قرار می گرفتند، در چه می دانید؟

جاذبه او به قدری قوی بود که همه تصور می کردند تمام وجودش جاذبه است، ولی وقتی نوبت به دافعه می رسید، چنان جدی در مقابل کفر و شرک، الحاد و نفاق قرار می گرفت که گویی در وجود او جایی برای عاطفه و جاذبه ندارد. قرآن کریم ویژگی انسان هایی را که مسخر به ولایت رسول الله (ص) هستند، این گونه بیان می کند که، «اشداء علی الکفار و رحما بینهم». این صفات قرآنی در ایشان نمود عینی داشت. شدیدترین موضع گیری را در مقابل کفار می کرد. به تعبیر امام ارحل و به تعبیر شهید آیت الله بهشتی که می فرمودند، «هر چه فریاد دارید بر سر آمریکا بزنید و بر سر کسانی که با آنها سر و سری دارند». متأسفانه عواطف ایشان، کمتر انعکاس پیدا می کرد، به طوری که حتی برادران خودی در مورد عواطف ایشان نسبت به اهل ایمان بسیار نگران بودند. ایشان در دادستانی انقلاب و زندانبانی برخی از عناصر گروهکی، نسبت به نسل جوان که فریب های دشمنان انقلاب، آنها را سرگردان و مسئله دار کرده بود، چنان جاذبه و عاطفه و رحم و رحمتی به خرج می داد که بسیاری از شخصیت های برجسته خودی نسبت به او انتقاد داشتند؛ اما اینها کمتر گفته می شد. حالا هم کمتر گفته می شود. ایشان همین که متوجه می شد که نسل جوان گرفتار فریب شده و دشمنان انقلاب و اسلام، آنها را منحرف کرده اند، فرصت های شبانه روزی را صرف آنها می کرد. پس از اینکه از

شهید لاجوردی

حاج سید احمد آقا نقل می کردند که گریه کنان خدمت امام رسیدم و گفتم، «این شخصیت اصلی را که از آنجا برداشتنند، اسباب این هست که نفاق به انقلاب لطمه جدی وارد کند.» امام فرمودند، «تو کاملاً حق داری نگران باشی. من هم نگران هستم. باید مراقب بود که آن خطری که شما احساس می کنی، پیش نیاید. اما من هم نگران هستم.»

ولایت مداری و پیروی محض از امام و مقام معظم رهبری نیز از ویژگی های بارز ایشان است.

بله، یکی از ویژگی های کم نظیر شهید لاجوردی این بود که در تقید به ولایت در زمان امام و بعد از امام در ولایت آیت الله خامنه ای چنان تولا را حفظ می کرد که کوچک ترین تردیدی از ایشان در عمل دیده نمی شد.

موضع گیری ایشان در قبال موضوعات روز و عملکرد مسئولین، چگونه بود؟

ایشان بیشتر مسائل روز را مطرح می کرد و موضع گیری مسئولین را به چالش می کشید، به طوری که گاهی اشخاص گمان می کردند ایشان با عملکرد آنها به کلی مخالف است. همیشه بحث را به شکلی هدایت می کرد که جوانانی که در بحث حضور داشتند، از آن تفکر مستقل و درست را بیاموزند، اما در مقام عمل، جدی ترین تولا را به ولایت فقیه و بعد از حضرت امام به مقام معظم رهبری داشت.

و کلام آخر؟

از خداوند استعنا دارم که این شهید و همه شهدای به حق و شهدای اسلام خواه جهان را و امام شهدا را از امت ما در بالاترین رضایت مقرر بفرماید و از پروردگار استعنا دارم، دعاهای اینها را در مورد انقلاب و خانواده محترم مشان اجابت بفرماید و استعنا نهایی مان این است که شفاعت این شهدا و امام شهیدان را در عالم برزخ و قیامت نصیب ما بفرماید.